

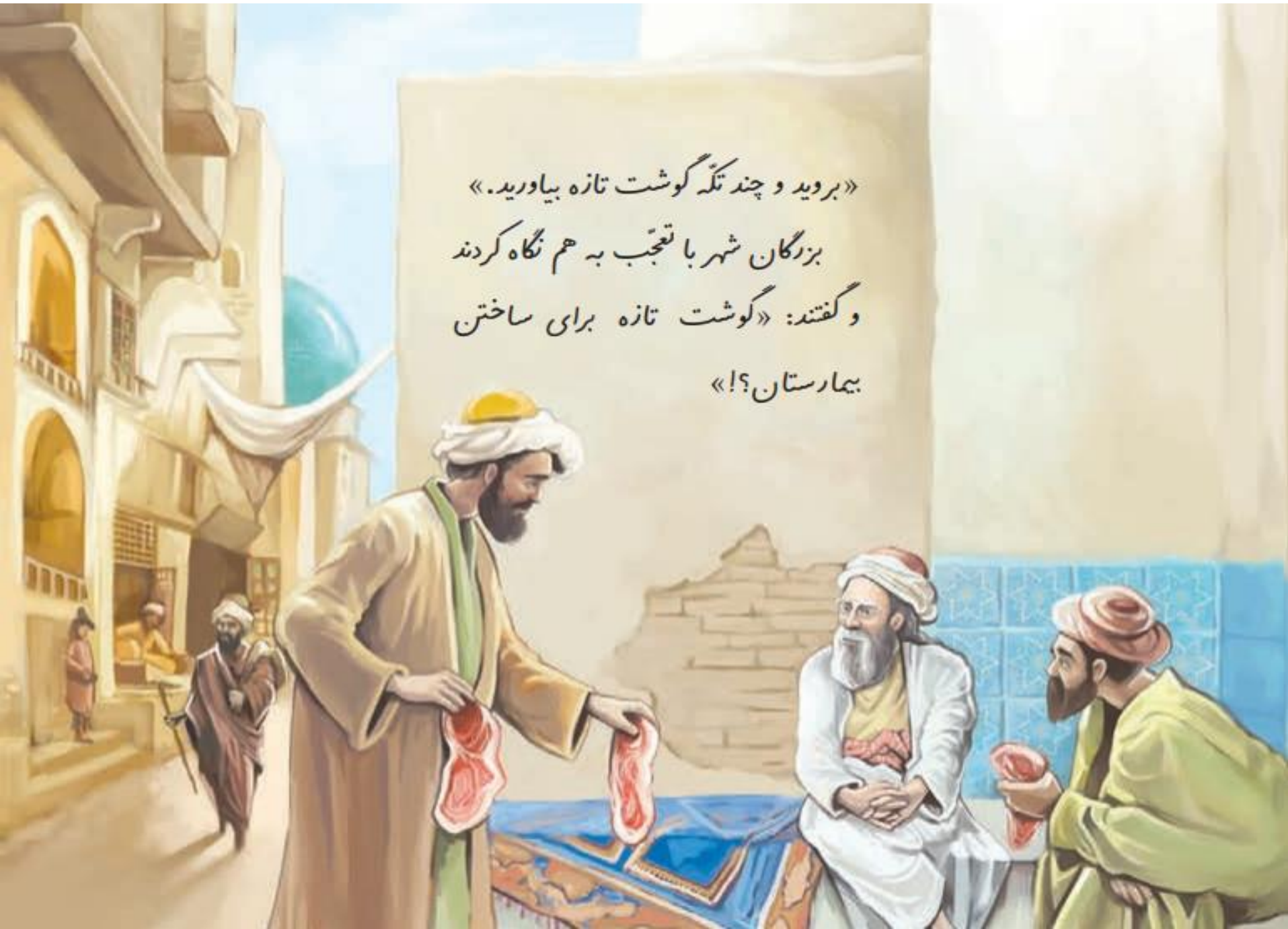
# رازی و ساخت بیمارستان



قدمی

در روزگاران کهن، قرار بود بیمارستانی در شهری، ساخته شود. همه در این اندیشه بودند که بیمارستان را در کدام بخش شهر بسازند. هر کس می خواست بیمارستان، نزدیک خانه ی او باشد. یکی می گفت: «بهتر است نزدیک بازار شهر باشد.» دیگری می گفت: «بهتر است نزدیک گرمابه ی شهر باشد.» خلاصه، هر کس، مکانی را پیشنهاد می کرد. بزرگان شهر، پس از پرس و جو و گفت و گو، تصمیم گرفتند نظر طبیب بزرگ شهر را نیز پرسند. نزد وی رفتند و مسئله را به او گفتند. طبیب، خوش حال شد و گفت:

« بروید و چند تکه گوشت تازه بیاورید.»  
بزرگان شهر با تعجب به هم نگاه کردند  
و گفتند: «گوشت تازه برای ساختن  
بیمارستان؟!»



بعضی در دل، خندیدند و با خود گفتند: «نکنند طبیب بزرگ ما، هوس خوردن کباب کرده است؟!»

به هر حال، با رسیدن گوشت‌ها، طبیب بزرگ شهر دستور داد تا آنها را در چند نقطه‌ی شهر از شاخه‌ی درخت آویزان کنند. همه از این فرمان طبیب تعجب کردند شگفت زده شدند، اما طبیب ادامه داد: «الکون همه به خانه‌هایتان برگردید. چند روز دیگر به شما خواهم گفت بهترین محل برای ساختن بیمارستان کجاست.»

پس از چند روز، طبیب بزرگان شهر را نزد خود فراخواند و به آنها گفت: «بلوئید تگه‌های گوشت را بیاورند.»

چند نفر رفتند و گوشت‌ها را آوردند. بعضی از گوشت‌ها خشکیده و بعضی فاسد و بدبو شده بودند. طبیب با خون سردی به تگه‌های گوشت نگاه کرد و آنها را یکی یکی تفسیر بیابانی بوئید. سپس، تگه گوشتی را نشان داد و پرسید: «این گوشت در کدام قسمت شهر بوده است؟»

یک نفر از میان جمع پرسید: «مگر فرقی هم می‌کند؟»

طیب نگاهش به او کرد و گفت: «بله، خیلی فرق می‌کند. فقط این تکه گوشت، سالم مانده است. پس معلوم می‌شود آن نقطه‌ی شهر که این گوشت در آن آویزان بوده است، هوای پاکیزه‌تری دارد و بیمارستان هم باید در همان محل ساخته شود.»

طیب و دانشمند بزرگ شهر، این را گفت و به سخن خود پایان داد، و این گونه، در تعیین جای مناسب برای ساخت بیمارستان، به آنان کمک بزرگی کرد.



آیا می‌دانید آن طبیب بزرگ که بود؟

او محمد زکریای رازی، پزشک و دانشمند بلندآوازه ایرانی بود. <sup>مشهور</sup> طلاساز

محمد پسر زکریا، که در ابتدای جوانی پدرش را از دست داده بود، ناچار در کارگاه زرگری کار می‌کرد؛ اما شوق خواندن و یادگیری، همواره او را به سمت کتاب می‌کشاند. هر وقت اسم کتاب تازه‌ای را می‌شنید یا چشمش به کتاب تازه‌ای می‌افتاد، تا آن را نمی‌خواند، دست بردار نبود. او با خواندن همین کتاب‌ها می‌خواست جهان خود را بهتر و بیشتر بشناسد. رازی در کنار کار در کارگاه، در کلاس درس استادان هم حاضر می‌شد. با دقت به حرف‌هایشان گوش می‌کرد و تا چیزی را نمی‌فهمید، به سادگی از آن نمی‌گذشت.

امروزه همی ما تلاش می‌کنیم، کارهای خوبی انجام دهیم. یکی از شرط‌های موفقیت در کارها، بهره‌گیری از دانایی و هوشیاری است. از خدای بزرگ می‌خواهیم به ما یاری رساند تا در این راه، موفق شویم. پروردگار مهربان، به ما نعمت‌های فراوانی داده است. دانایی و هوشیاری، یکی از این نعمت‌هاست.

دوستان عزیز، اکنون من و شما برای موفقیت خود و سربلندی میهن عزیزمان، ایران، چه کارهایی باید انجام دهیم؟

تدوین محمد میرکیانی 

تلفیق با کتاب «زکریای رازی» (مجموعه‌ی کتاب‌های فرزندانگان)